گفت‌وگو با خانواده شهدای روستای سعیدآباد به مناسبت برگزاری یادواره شهدای این روستا

پرواز تا اوج از کوچه‌های خاکی روستا

■ صغری خیل فرهنگ

برگزاری یادواره شش شهید دفاع مقدس و یک شهید مدافع حرم روستای سعیدآباد بهانه‌ای شد تا با تعدادی از خانواده شهدای این روستا به گفت‌وگو بنشینیم. این یادواره عصر ۲۸ مرداد ۱۳۹۷ در مسجد باب‌الحوائج(ع) روستای سعیدآباد ساوجبلاغ برگزار می‌شود. شهیدان موسی خیل فرهنگ، محمدرسول شهبازی، مهدی پارسا، محمود شریفی، رحیم باقرپور و محمد نیازاده از شهدای دفاع مقدس و شهید جواد محمدی مدافع حرم لشکر فاطمیون از افتخارات این روستا هستند. همچنین ۲۵ نفر از مردان این روستا نیز به افتخار جانبازی نائل آمده و یک آزاده هم روایتگر سال‌های اسارت در بند رژیم بعث عراق است. برگ‌هایی از زندگی پنج شهید روستای سعیدآباد را در گفت‌وگو با خانواده‌شان پیش‌رو دارید.

جانباز عباس شریفی برادر شهید محمود شریفی

■ اولین شهید روستا

محمود متولد ۱۳۴۰ بود. از ابتدای انقلاب با دوستان همسن خود در فعالیت‌های انقلابی روستا مشارکت داشت، از نوشتن شعار گرفته تا حضور در راهپیمایی‌هایی که در تهران برگزار می‌شد. پدرمان کشاورز بود و مادرمان از سادات و خانه‌دار. پدر هر روز صبح بعد از نماز صبح یک جزء قرآن تلاوت می‌کرد و مادرمان هم در امور خانه مشغول بود. نوع تربیت دینی و مکتبی خانواده روی محمود تأثیر خوبی داشت. برادرم در سن ۱۹ سالگی به جبهه اعزام شد. همزمان با محمود، من و دو برادر دیگرم هم در جبهه حضور داشتیم. من جانباز شدم و دو برادر دیگرم هم در مدت حضور در جبهه مجروح شدند. مادر و پدرمان مخالفتی با حضور بچه‌ها نداشتند. از شاخصه‌های اخلاقی برادرم باید به ادب، مهربانی، حوصله، خوش اخلاقی و شوخ طبعی‌اش اشاره کنم. من و محمود مثل دو دوست بودیم. وقتی جبهه رفتم، محمود هم در منطقه بود. خبر حضور من را که شنید، برای دیدنم آمد. تا من را دید گفت کاش صبر می‌کردی من به خانه برگردم بعد شما به جبهه می‌آمدی. محمود اولین شهید روستا بود و در اولین روزهای مقاومت آبادان سال ۱۳۵۹ به آنجا اعزام شد. ایشان در روزهای دفاع از آبادان شش ماه جنگید. سال ۱۳۶۰ برای آنکه از جبهه باز نماند به خدمت سربازی رفت و این بار در کسوت یک سرباز در جبهه حضور یافت. محمود فروردین ۶۱ در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد. دوم فروردین در دزفول به عنوان دیده‌بان لشکر حمزه سیدالشهدا(ع) از ناحیه دست مجروح شد. برادرم در ادامه عملیات، روز ۶ فروردین ۶۱ جهت آزادسازی تنگه رقابیه در کنار سایت چهار و پنج به عنوان دیده‌بان لشکر حمزه سیدالشهدا به عمق خاک دشمن بعثی نفوذ کرد و بر اثر اصابت ترکش سر از بدنش جدا شد و به همرزمان شهیدش پیوست. پیکر مطهرش به عنوان اولین شهید روستا با شکوه هر چه تمام تشییع و در امامزاده اظهرالدین روستای ایقر بلاغ به خاک سپرده شد. شهید محمود شریفی در بخش‌هایی از وصیتنامه‌اش به نکاتی چون حفظ حجاب، پشتیبانی از ولایت فقیه و انقلاب و همراهی با امام خمینی (ره) اشاره دارد.

داود خیل فرهنگ برادر شهید موسی خیل فرهنگ

■ شهید ۱۶ ساله

ما هفت برادر و دو خواهر بودیم. پدرمان کشاورز بود و صرفنظر از پایین بودن توقعات زندگی، مجبور بود سخت کار کند تا ضمن حساسیتی که در بحث درآمد حلال داشت بتواند از پس مخارج زندگی برآید. بخش عمده‌ای از تربیت بچه‌ها بر عهده مادرمان بود که همانند پدر تمام تلاش خود را برای گذران زندگی‌مان می‌کرد. با شکل‌گیری انقلاب اسلامی و در جریان روند پیروزی آن، خانواده ما همچون دیگر خانواده‌های مذهبی و انقلابی پیگیر مسائل بود.

برادرم موسی متولد سال ۱۳۴۵ بود. اواخر سال ۱۳۶۰ در حالی که تنها ۱۵ سال داشت راهی میدان نبرد شد. مادر و پدرمان به خاطر دلبستگی که به او داشتند، ابراز نگرانی می‌کردند، اما برای موسی اصل ادای تکلیف و پیروی از فرمان امام خمینی (ره) بود. برادرم بسیار آرام، خوش رو و مهربان بود. در نهایت در ۱۲ اردیبهشت سال ۶۲ در حالی که تنها ۱۶ سال از بهار زندگی‌اش نگذشته بود در کامیاران کردستان به شهادت رسید.

مهدی باقرپور برادر شهید رحیم باقرپور

■ ۲ جانباز و یک شهید

ما سه خواهر و چهار برادر هستیم. من و برادرم کریم جانباز جنگ تحمیلی هستیم و برادرم رحیم سال ۶۵ در شلمچه به شهادت رسید. خانواده ما یک خانواده کشاورز و بسیار مذهبی بوده و هستند، پدرمان کشاورز بود و مادرم نیز در کنار تربیت فرزندان و کارهای خانه در کار کشاورزی کمک می‌کرد. رحیم در چنین خانواده‌ای چشم به جهان گشود. از کودکی و نوجوانی در مراسم مذهبی مسجد همراه پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده شرکت می‌کرد و اینگونه با انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره) آشنا شد. رحیم در دوران پیروزی انقلاب ۹ سال بیشتر نداشت و در دوران دفاع مقدس در حالی که هنوز ۱۵ سالش تمام نشده بود عازم جبهه شد. جالب اینکه پدر و مادرم هم با رفتنش مخالفتی نکردند.

زمانی که من و برادرم کریم در جبهه بودیم رحیم از مادرم می‌خواهد موافقت کند تا او هم راهی جبهه شود. مادر می‌گوید من مخالفتی ندارم ولی اجازه بده تا یکی از برادرانت از جبهه برگردند بعد شما برو، اما رحیم با مهربانی همیشگی و متانت خاص خود به مادر گفت دو برادرم برای ادای دین به امام و اسلام رفته‌اند و من نیز باید دینم را به اسلام و رهبرم ادا کنم، اگر من نروم شما چگونه می‌توانید در روز قیامت پاسخگوی حضرت زهرا(س) باشید که فرزندانش در راه خدا شهید و اسیر شدند؟! سرانجام مادرم به رفتن رحیم رضایت داد و او هم به جبهه آمد. اولین اعزامش در ۱۵ آذر سال ۶۴ بود که تا ۱۵ اردیبهشت ۶۵ در منطقه کردستان حضور داشت. رحیم بسیار مهربان و خوش اخلاق بود. در سخت‌ترین شرایط از مرز اخلاق و ادب خارج نمی‌شد به گونه‌ای که طرف مقابل را با برخورد خود شرمنده می‌کرد. ما معمولاً کارهای همدیگر را بدون اینکه به هم بگوییم انجام می‌دادیم به گونه‌ای که حتی پدر یا مادرمان هم نمی‌دانستند که آن کار را من انجام داده‌ام یا رحیم؟! نکته دیگر اینکه رحیم اهل ورزش هم بود و در فوتبال دروازه‌بان بسیار ماهری در سطح شهرستان بود.

رحیم بسیار به رعایت حلال و حرام در زندگی مقید بود و ما را هم بسیار به آن سفارش می‌کرد، زمانی که همسرم باردار بود به او می‌گفت که قبل از خوردن هر چیز از حلال و مباح بودن آن اطمینان داشته باشد، چراکه معتقد بود برای داشتن فرزند صالح باید از همان اول به حلال و حرام توجه کرد.

رحیم در یازدهم آذرماه سال ۶۵ به منطقه شلمچه در خوزستان اعزام شد و حدود ۴۵ روز بعد در پانزدهم بهمن ماه همان سال بر اثر انفجار خمپاره در نزدیکی او به شهادت رسید. شدت انفجار به حدی بود که سر ایشان و نیمی از بدنشان متلاشی شده بود. در عملیات کربلای ۵ من مسئول بهداری سپاه ساوجبلاغ بودم که مجروحان را به عقب می‌آوردند. یکی از همکارانم مرا به نام باقرپور صدا کرد. در همین هنگام یکی از مجروحان تا نام باقرپور را شنید مرا صدا کرد و گفت شما با رحیم باقرپور نسبت داری؟ گفتم برادرم است، گفت دیدم که شهید شده است.

من نمی‌دانستم که خبر شهادت رحیم را چگونه به پدر و مادرم بگویم تا اینکه تصمیم گرفتم آنها را به تشییع جنازه شهید اسماعیل خدابنده‌لو ببرم تا از نزدیک با حالت و روحیه خانواده شهید آشنا شوند. وقتی از تشییع جنازه شهید برمی‌گشتیم مادر فهمید. گفت مهدی جان چرا حقیقت را به ما نمی‌گویی و چرا خودت را اینقدر اذیت می‌کنی من می‌دانم رحیم شهید شده است. فردای آن روز که پدر و مادرم را برای دیدن پیکر برادرم بردم، آنها در اولین اقدام دو رکعت نماز شکر به جای آوردند و پدرم و مادرم گفتند خدا را شکر که امانتی که خدا به ما داده بود را به خودش برگرداندیم. مزار برادر شهیدم واقع در گلزار شهدای امام اظهرالدین است.

زهره فرهنگ فلاح همسر معلم شهید محمد نیازاده

■ مجاهد فاو

محمد در فروردین سال ۱۳۳۷ در روستای سعیدآباد به دنیا آمد. در مدرسه روستای سعیدآباد مشغول تحصیل شد و بعد از اتمام تحصیلات دوران راهنمایی، راهی تهران شد. همزمان با پیروزی انقلاب موفق به کسب دیپلم شد. بعد به اجبار به خدمت سربازی رفت. وقتی فرمان امام خمینی(ره) مبنی بر ترک پادگان‌ها را شنید محل خدمتش را ترک کرد و به صف انقلابیون پیوست. مظاهر فساد دوران طاغوت کمترین تأثیر منفی روی محمد نداشت. در اوج خفقان شاهنشاهی انس با قرآن و اهل بیت داشت و در کنار مسجد و روحانی روستا مشق عشق می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، محمد سال ۱۳۵۸ برای سپری کردن ادامه خدمت سربازی تحت پرچم نظام اسلامی خودش را معرفی کرد. سال ۱۳۵۹ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و معلم روستا شد. بچه‌های زیادی در کلاس درسش حاضر می‌شدند. محمد تنها معلم بچه‌ها نبود، تمام تلاشش را می‌کرد تا در بحث اعتقادی، بچه‌ها بیشتر آموزش ببینند و در کلاس درس حتماً حاضر باشند. سال ۱۳۶۰ با هم ازدواج کردیم. آن زمان فرمانده پایگاه بسیج و انجمن اسلامی روستا هم بود. برای همین با آغاز جنگ به عنوان یک معلم عزم جبهه کرد.

با تنوره کشیدن شعله جنگ، وقتی چند نفر از دوستانش در جبهه شهید شدند، محمد دیگر توان ماندن در روستا را نداشت. سال ۶۴ برای شرکت در عملیات والفجر ۸ از من اجازه خواست و رهسپار شد. بیست‌وهفتمین روز از بهمن ماه سال ۱۳۶۴ در شهر فاو، محمد پس از سال‌ها مجاهدت در عملیات والفجر ۸ به آنچه همیشه در پی‌اش بود و از خدا می‌خواست رسید و مفقودالاثر شد. ۱۲ سال بعد پیکر مجاهد فاو پس از سال‌ها دوری تفحص شد و به آغوش خانواده بازگشت.

حسین محمدی برادر شهید مدافع حرم جواد محمدی

■ آماده شهادت بود

جواد متولد اول فروردین ۵۹ بود. تا کلاس پنجم ابتدایی درس خواند. سال ۶۴ از افغانستان به ایران مهاجرت کردیم. از اقوام ما در دوران جنگ افرادی در جبهه‌ها حضور داشتند. جواد مجرد و استادکار آرماتوربندی بود. یک بار یک ماهی بود که از او خبر نداشتیم. به پسر دایی‌ام گفته بود به ترکیه می‌رود. بعد از یک ماه زنگ زد و گفت من فرودگاه امام خمینی(ره) تهران هستم و می‌خواهم به سوریه بروم. شما به پدر و مادر خبر بده. من هم به خواهرم زنگ زدم و گفتم جواد در فرودگاه امام خمینی(ره) است و عازم سوریه، شما به بابا و مامان بگو نگران نباشند. البته پدرم بلافاصله با او تماس گرفت و صحبت کرد اما خیلی اصرار نکرد که نرو، جواد مصمم بود برود، می‌گفت خیلی از دوستانش رفتند. الان هم من می‌خواهم بروم. وقتی پدر از او پرسید یک ماه گذشته کجا بودی؟ گفت در دوره آموزشی بودم. به هر حال رفت و بعد از پایان مأموریت برگشت.

برادرم بعد از مدتی تصمیم گرفت دوباره عازم شود. رفت و بعد از پایان مأموریتش آمد. مدتی ایران ماند تا اینکه تصمیم گرفت برای بار سوم برود. این بار پدرمان تا محل اعزام همراهش رفت. جواد مصمم به حضور در جبهه مقاومت بود اما این بار با همه دفعات فرق داشت. گویا می‌دانست به شهادت می‌رسد، گفت شاید دیگر برنگردم. جواد خیلی شوخ طبع و خوش اخلاق بود، بسیار صبور، خونسرد و دلسوز بود. نوروز ۹۵ در دمشق با او تماس گرفتم. تلفنی مفصل با هم صحبت کردیم. انگار آماده شهادت شده بود. به من گفت عکسش را از دوستش که از همرزمانش بود بگیرم. این آخرین تماس بین ما بود. پنج روز بعد که دوباره تماس گرفتم گوشی‌اش خاموش بود. جواد هفتم فروردین ماه ۹۵ بر اثر اصابت ترکش گلوله تانک به شهادت رسید. وقتی پیکرش را به ایران آوردند مراسم استقبال و تشییع با شکوهی در روستای سعیدآباد برگزار شد که دور از انتظار ما بود. برادرم نامش را در کنار شهدای روستای سعیدآباد ثبت کرد.

گزارش

پیام امام(ره) در غائله پاوه و الگویی که در دفاع مقدس تکرار شد

■ علیرضا محمدی

۲۷ مرداد ۱۳۵۸ امام خمینی اولین پیام‌های خود در خصوص دفاع مقدس را صادر کرد. منظور از دفاع مقدس، ۱۰ سال جنگ سخت در مرزهای غربی و جنوبی کشورمان است که از آشوب‌های کردستان و خوزستان شروع شد و بلاانقطاع به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران پیوست.

مرداد ۵۸ وقتی پاسدارها و تعدادی از نیروهای ژاندارمری در پاوه به محاصره چند هزار ضدانقلاب درآمدند، امام پیام معروف خود را صادر کرد و غائله پاوه با شکست گروهک‌ها فرونشست. حضرت امام در بخشی از این پیام که به دلیل قرار داشتن در ماه رمضان، ساعت ۳ صبح پخش شده بود، می‌فرمایند: «به دولت و ارتش و ژاندارمری اخطار می‌کنم اگر با توپ‌ها و تانک‌ها و قوای مجهز تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پاوه نشود، من همه را مسئول می‌دانم. من به عنوان ریاست کل قوا به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهم که فوراً با تجهیز کامل عازم منطقه شوند؛ و به تمام پادگان‌های ارتش و ژاندارمری دستور می‌دهم که بی‌انتظار دستور دیگر و بدون فوت وقت با تمام تجهیزات به سوی پاوه حرکت کنند؛ و به دولت دستور می‌دهم وسایل حرکت پاسداران را فوراً فراهم کنند. تا دستور ثانوی، من مسئول این کشتار وحشیانه را قوای انتظامی می‌دانم»...

اوایل شروع غائله کردستان، یک نوع مماشات ورق زدن اتفاق‌های ناخوشایند در کردستان ما را به اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی می‌رساند. تنها هشت روز از پیروزی نهضت اسلامی می‌گذشت که پادگان مهاباد سقوط کرد و تمامی سلاح‌هایش غارت شد. فردای همان روز داریوش فروهر و هیئت همراهش اولین مذاکره را با ناراضی‌ها انجام دادند. در این مذاکرات که به معاشقه شباهت بیشتری داشت، غالباً گروهک‌ها تبرئه می‌شدند و به لیست درخواست‌های‌شان موارد دیگری را اضافه می‌کردند. اما وقتی مرداد ۵۸ پاوه شلوغ شد، اوضاع تغییر کرد. آنجا که گویی از اختلافات ریشه‌ای عشایر، خوانین و مردم بومی خود شهر رنج می‌برد، درهم ریختگی خاصی دیده می‌شد. این بار شهرنشینان پاوه داوطلبانه درخواست می‌کردند پاسدارها به شهرشان اعزام شوند. از نظر آنها این جوان‌های سبزپوش انقلابی بسیار باانصاف‌تر از گروهک‌هایی بودند که کینه‌های قدیمی را به رخ می‌کشیدند و بر فراز کوه‌ها دندان نشان می‌دادند.

مردم که در خیابان اصلی پاوه تجمع کردند، پاسدارها با هلی‌کوپتر به پاوه وارد شدند. خیلی طول نکشید که ضدانقلاب در قوری‌قلعه جلسه‌ای برگزار کردند و کم‌کم دست به اسلحه بردند. این بار انقلابی‌ها عقب‌نشینی نکردند. رودرروی گروهک‌ها ایستادند و واقعه پاوه با فراخوانی که ضدانقلاب به همه عناصر خود (حتی از تهران و سایر نقاط) داده بود، به وخامت گرایید، طوری که تعداد ضدانقلاب

> نتیجه این جنگ نابرابر اگرچه منجر به شهادت دهها انقلابی شد اما دیگر راه مماشات را بر ضدانقلاب بست. امام پیام قاطع خود را صادر کرد و ضدانقلاب که بزرگ‌ترین اردوکشی خود تا آن زمان را در پاوه انجام داده بود، اولین شکست سنگین خود را نیز تجربه کرد

(یا حتی رودربایستی) از طرف انقلابی‌ها در برخورد با گروهک‌ها در کردستان دیده می‌شد. نرمش عجیب هیئت حسن نیت هم که مزید بر علت بود و بر زیاده‌خواهی ضدانقلاب می‌افزود. شرایط طوری پیش می‌رفت که بسیاری از جنایت‌ها در کردستان بی‌جواب باقی می‌ماند. به عنوان نمونه وقتی حدود ۱۳ پاسدار بومی در ۲۳ تیر ۵۸ در مریوان به شهادت رسیدند و سر بعضی از آنها بریده شد، هیچ برخورد قاطعی با ضدانقلاب صورت نپذیرفت. نهایتاً شهید چمران از طرف دولت موقت به توافقی شکننده با ضدانقلاب در مریوان نائل آمد.

در نبرد پاوه، چند برابر نیروهای انقلابی اعم از پاسدار، ارتشی و جوانمردان (پیشمرگه‌های کرد مسلمان) بود.

نتیجه این جنگ نابرابر اگرچه منجر به شهادت ده‌ها انقلابی شد اما دیگر راه مماشات را بر ضدانقلاب بست. امام پیام قاطع خود را صادر کرد و ضدانقلاب که بزرگ‌ترین اردوکشی خود تا آن زمان را در پاوه انجام داده بود، اولین شکست سنگین خود را نیز تجربه کرد. اگرچه چند ماه بعد، هیئت حسن نیت باز در برابر زیاده‌خواهی‌های ضدانقلاب کوتاه آمد و شهید چمران در یک قدمی پاکسازی سردشت به تهران فراخوانده شد، اما دیگر نیروهای انقلابی فهمیده بودند که گفت‌وگو با ضدانقلاب در کردستان فایده‌ای ندارد و تنها ایستادگی می‌تواند آنها را از زیاده‌خواهی‌های‌شان منصرف کند.

قضیه پاوه و پیام قاطع امام خمینی(ره) بعدها در مناسبت‌های مختلف تکرار شد. شکست حصر آبادان، آزادسازی سوسنگرد، آزادسازی مهران و... از دیگر مواردی هستند که پشت حرف ولی فقیه، جوان‌های مؤمن انقلابی قرار گرفتند و کار را برای دشمن سخت کردند. شاید بتوان پاوه را شروع راهی دانست که در تاریخ از آن با عنوان دفاع مقدس یاد می‌شود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۴۸

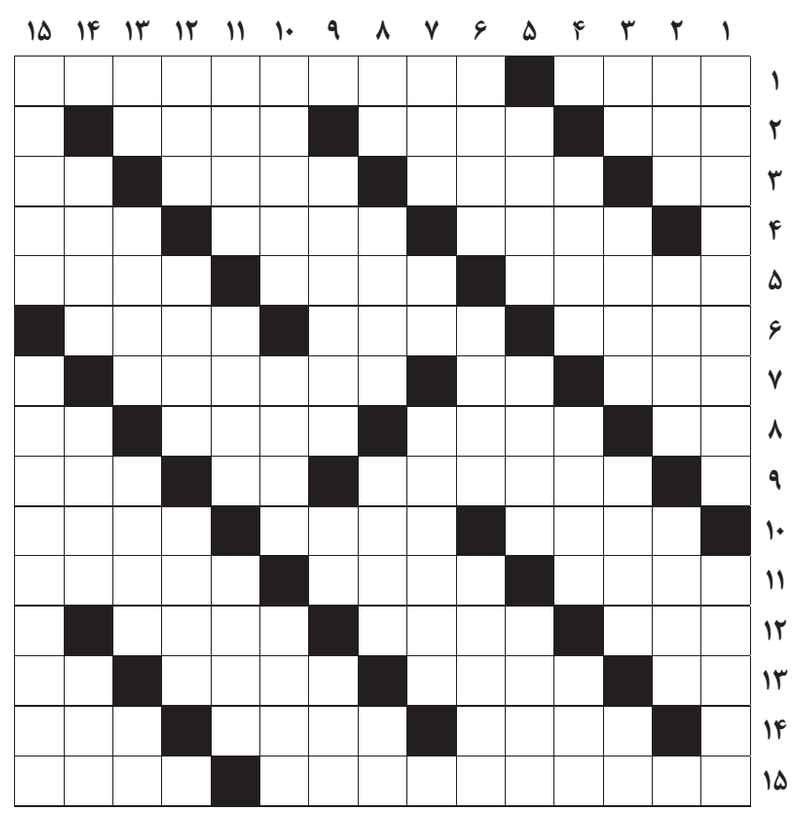

از راست به چپ

■ ۱- بزرگی و جلال- شاعر مکزیکی برنده نوبل ادبی ۱۹۹۰ ■ ۲- پرده نقاشی و سرزمین- بالش تزیینی روی مبل- ناتوانی؛ نرمی ■ ۳- طاقچه بالا- خواهش فروتنانه- عودنواز- سه کیلو ■ ۴- آشنا و ماهر در کار- ترن- چاپارخانه ■ ۵- حیوان شتر گاو پلنگ- اتاق درس- از شهرهای استان بوشهر ■ ۶- حکومت دست‌نشانده هیتلر در فرانسه- از ماهی‌های دریای خزر- جدید و تازه ■ ۷- پل- تو رفتگی ظرف- مقر فرماندهی محمدعلی شاه در جنگ با مشروطه‌طلبان و محل قتل ملک‌المتکلمین ■ ۸- قورباغه درختی- اثر امیل زولا- غلاف شمشیر- قبیله حاتم ■ ۹- از شاهان کیانی و پدر گشتاسب- صدای پر و درشت- مطابق، برابر ■ ۱۰- ماه پاییزی- بی حس- کلمه تعلیل به معنی زیرا ■ ۱۱- پاشنه‌اش ضرب‌المثل ضربه‌پذیری است- نوعی مزه- بیماری چشم ■ ۱۲- گنبد و قبه- وسیله پرواز انفرادی- نوعی تنور نان ماشینی ■ ۱۳- حرف فاصله- همیشه و همواره- همسایه کویت- رود فرانسه ■ ۱۴- شاعر بنام بوستان- شهر زادگاه عطار نیشابوری- کشوری قدیمی در بین‌النهرین دارای قدیمی‌ترین امپراتوری بشری ■ ۱۵- نقاش فرانسوی خالق تابلوی المپیا- مخزن اسرار

از بالا به پایین

■ ۱- شایستگی یا توانایی خود را نشان‌دادن- خرید و فروش ■ ۲- جغد- خطر کردن- خودی ■ ۳- یار غم- بین پیچ و مهره- خردمند و عاقل- نور اندک ■ ۴- شیرینی کوچک مکعبی‌شکل- درخت تازه روییده- نیایش ■ ۵- نام قدیم خمین- پسر کاوه آهنگر و یکی از پهلوانان ایرانی شاهنامه- پایوران فرهنگستان ■ ۶- رگ گیاه- شیپور بزرگ- درست یا مناسب دانستن سخنی یا کاری ■ ۷- لباس و جامه- بهت و حیرت- شمشیربازی ■ ۸- کنسرو ماهی- قلب‌ها- نمایشنامه‌نویس آلمانی صاحب اثر دایره گچی قفقازی- ویتامین انعقاد خون ■ ۹- بازیگر و کارگردان خوابم میاد- خیر ناتمام- بهشت ■ ۱۰- اندیشه شیطانی- عدم حضور- از تفرج‌گاه‌های شمال تهران ■ ۱۱- سمت چپ- بینی- قدرت و نیرو ■ ۱۲- میخ- این یا آن؟- مرکب پیامبر(ص) در شب معراج ■ ۱۳- عدد هندسی- دریده؛ شکافته- تردست- ویتامین ضد سرطان ■ ۱۴- آرام‌بخش- آشپز- ساختار ■ ۱۵- کاپیتان آرژانتینی سابق تیم اینتر ایتالیا- حاصل عمل تفریق

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵					۳		۱	
۹	۴				۶			۵
						۴	۲	
	۵	۸						۴
				۳	۱			۶
	۶			۹				۱
		۴				۹		
۷		۱	۵	۲				

جدول کلمات متقاطع
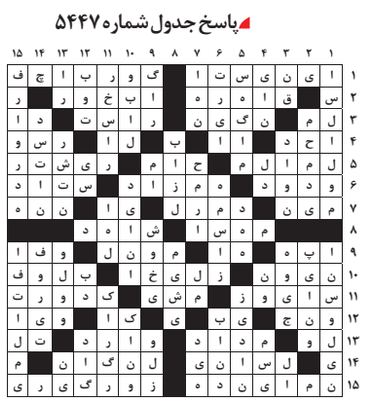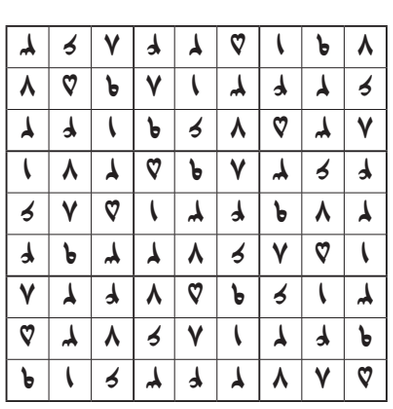
پاسخ جدول شماره ۵۴۴۷